بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و هشتم\_4 مرداد 1400

حدیثی است از وجود مقدس امام هادی صلوات الله و سلامه علیه «**الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون**» خداوند به حرمت امروز که روز میلاد حضرت است، به ما کمک کند در این بازار سود معنوی ببرم و سود معنوی در این بازار برای ما طلاب در دو کلمه خلاصه می­شود یکی تحصیل علم دین و دیگری عمل به موازین دینی به ویژه دستورات اخلاق. میلاد مسعود آن حضرت بر همه مبارک باد.

[ادامۀ تبیین کلام شیخ در فرائد الاصول]

آنچه مسیر بیان شیخ را در رسائل تشکیل می­دهد ابتدا بحث جبر به ظن غیر معتبر بود، و مراد جبران ضعف سند مجبور است با جابری که خود امری ظنی و غیر معتبر است. این بحثش گذشت، بعد وارد این بحث می­شود که جبران ضعف دلالت به عمل اصحاب، آیا قابل قبول است یا نه؟ سوم این که فهم اصحاب و تمسک اصحاب به یک روایت، آیا می­تواند جبران قصور دلالت کند یا نه؟ فرق بین این دو مورد هم ان شاء الله روشن خواهد شد. یکی عمل اصحاب منجبر دلالت باشد، که بحث الآن ماست، یکی فهم اصحاب کاشف ظنی از قرینه­ایی بر مراد باشد و جبران ضعف دلالت کند، که این بحث بعدی ماست. آنگاه ایشان مطالب دیگری دارد که رسیدگی خواهد شد. عرض کردم مطالبی که در این قسمت بیان شده است، از مؤثرترین مبانی اصولی و اتفاقا جنجالی­ترین است. این مباحث تأثیرش در فقه برای کسی پوشیده نیست.

در مورد جبران ضعف دلالت به عمل اصحاب یک مثال را بنده دیروز عرض کردم، حال یک مثال دیگر که خود شیخ انصاری فقط اشاره می­کند و ما این مثال را بازتر می­کنیم. فرض کنید ما دلیلی نداشتیم بر این که فقط اکرام عالم عادل واجب است و اکرام عالم فاسق، واجب نیست، اگر دلیلی معتبر السند و الدلالة داشتیم که اکرام عالم فاسق جایز نیست، خب تکلیف روشن است اما اگر فقط ما بودیم و جملۀ «اکرم العام العادل» و اگر گفتیم مفهوم وصف حجت نیست، حتی آن مسیری که ما برای تمسک به مفهوم وصف طی می کنیم و ان اضافۀ سکون به سخن است، آن را هم قائل نشدیم، مثل اکثر اصولیین متأخر و معاصر گفتیم مفهوم وصف حجیت ندارد. خب این معنایش نداشتن حجیت در مفهوم وصف خود به خود است.

اما این را که نمی توانیم منکر شویم که مفهوم وصف، یک دلالت ضعیفی را دارد، نه این که اساسا هیچ گونه دلالتی در آن نباشد، در جملۀ وصفیه نحوه دلالت ضعیفی بر مفهوم وصف هست، که اکرام عالم فاسق جایز نیست، منتهی چون این دلالت ضعیف است، این سؤال پیش می آید که اگر فرض کنیم مشهور قدماء از فقهاء ما فتوا داده بودند به عدم جواز اکرام عالم فاسق، فتوایی در دست ما است از مشهور که اکرام عالم فاسق جایز نیست، حال سؤال این است که آیا می توان این فتوای مشهور را جابر ضعف دلالت مفهوم وصف دانست؟ در روایت فرضی ما که گفت اکرم العالم العادل یا نمی توان سخن از جبران ضعف دلالت داشت؟

سخن شیخ اعظم در این جا که یکی از کلیدی ترین و اساسی ترین مطالب رسائل هست، این است که همان گونه که جبران ضعف سند قابل قبول نیست؛ جبران ضعف دلالت هم به وسیلۀ مثلا عمل مشهور قابل قبول نیست، چون ما در باب الفاظ در قرآن و حدیث تابع ظواهر هستیم، ظاهر برای ما معیار است، این که بخواهیم به یک روایت تمسک کنیم، باید ثابت شده باشد که این روایت لفظا بر آن مقصود دلالت دارد، باید دلالت لفظیه ثابت شود، و برای این که دلالت لفظیه ثابت شود، چنان که عرض کردم باید ببینیم این سخن در آن معنا و مقصود ظهور دارد، یا ظهور ندارد و اگر بخواهیم تشخیص دهیم، که این سخن ظهور در آن معنا دارد یا ندارد، معیار فهم من به تنهایی نیست، معیار ظهور نوعی الفاظ است، در معانی، اگر نوعا لفظی ظهور در معنایی داشت، دلالت لفظیه محقق می­شود و هی الحجة. فی فهم مراد المتکلم.

نمی توانیم بگوییم معیار در این باب مجرد ظن به مطابقت مدالیل الفاظ است با واقع، و لو این ظن ما به مطابقت مدالیل الفاظ با واقع از درون الفاظ فهمیده نشود، بلکه آن چه این دلالت را می­آورد، امری خارج از دائرۀ الفاظ باشد. آنچه مطابقت این جابر را با آن مجبور درست می کند، مطابقت معنای جابر باشد با مجبور، این کافی نیست. ما در اصول آنجا که می­خواهیم به الفاظ تمسک کنیم، باید لفظ ما مجمل نباشد، نباید دلالت لفظیه، ضعیف باشد، ضعیف نبودن دلالت لفظیه، فقط دو صورت دارد، و بس:

1. دلالت این لفظ بر این معنا خود به خود و بنفسه قوی باشد، مثل دلالت صیغۀ امر بر وجوب،
2. اگر هم دلالت لفظ بر یک معنا قوی نبود، فی حد نفسه، به وسیلۀ قرائن داخلیه تقویت شود.

مثلا همان جملۀ «اکرم العالم العادل» یک کلمه­ایی بعدش بیاید "فقط". در همان جمله این واژۀ «فقط» قرینۀ داخلیه ایی می شود و می توان ضعف فی حد نفسه را در آن مدلول وصف تدارک کند.

یا در آن مثال ما اگر گفت «لا احب ترک صلاة الجمعه» و این دلالتش بر وجوب ضعیف بود، بلا فاصله یک قرینه­ایی اقامه کند که مقصد و مقصودش را از «لا احب» بیان کند. مثلا بگوید «فعلیک بصلاة الجمعه» خب این جا ما از دائرۀ الفاظ یک ماده قانون خارج نشده­اییم. از دایرۀ ظهورات عرفیه خارج نشده­اییم.

اگر یک حقوق­دادن بخواهد یک ماده قانون را تفسیر کند، فقط همین ماده قانون را، ببیند آیا مجمل است یا مجمل نیست، باید ببیند خود این الفاظی که در این ماده قانون به کار برده شده اند، مجمل هستند یا ظاهر؟ دلالتشان ضعیف است یا قوی؟ اگر در حد ظهور نوعی دلالت داشت که هیچ و الا این راه مسدود است. یک راه دیگر او دارد که در همین ماده قانون در قرائن داخلیۀ همین ماده قانون تأملی کند ببیند آیا با توجه به این قرائن داخلیه، می­تواند آن ماده قانون را، از اجمال بیرون بیاورد یا نه؟ اگر بود، باز هم آن مادۀ قانون مجمل نیست، ولی اگر برای فهم این ماده قانون، از قرائن خارج از این ماده استمداد کرد، این قرائن خارجیه هرگز سخن آن قانون را از اجمال بیرون نمی آورد.

مثلا اگر دید همۀ نویسندگان آن قانون، مشهور حقوق دانان، قانون را طوری معنا می کنند که اجمالی در آن نیست، می گویند مراد قانون گذار این است، آیا این سخن حقوق دانان و نویسندگان قانون به عنوان یک قرینۀ خارجیه می­تواند اجمال و ضعف دلالت قانون را بردارد؟ پاسخ این است که خیر.

آنچه توانایی برداشتن اجمال و یا ابهام را از قانون دارد، یا خود الفاظ است، یا قرائن داخلیه. صرف این که یک حقوق دان، ظن به این پیدا کند که مراد قانون گذار این است و مستند ظن این حقوق دان هم اماره و قرائن خارج از قانون باشد، این اعتباری ندارد، این نمی تواند، اجمال قانون را بر طرف کند، چون در این صورت شما حقوق دان، پا را از دائرۀ الفاظ بیرون گذاشتید، دیگر در این فهم خودت از قانون، در این ظنی که به مراد قانون گذار پیدا کردی، به خود الفاظ استناد نکردی، به مجموعۀ یک ماده قانون با قرائن داخلیه­اش تمسک نکردی، شما از خارج چیزی را اضافه کردی، و این کافی نیست.

من مخصوصا مثال را حقوقی زدم تا مسأله را آن­گونه که شیخ اعظم عرفیت به آن داده است روشن شود، شیخ اعظم بحث مراد شارع را مطرح کرده است. این جا سخن شارع را فهمیدن راه و رسمی غیر از راه و رسم عقلائی ندارد، بارها در اصول خوانده اییم که شارع مقدس در بیان مقصد و مقصود خودش از همین طرق عقلائیه و عرفیه استفاده می­کند و طریق عقلائی برای افادۀ مقصود مستندا به یک جمله یا دلالت مفردات و الفاظ آن جمله است، یا دلالت مجموع آن جمله با قرائت داخلیه ­اش هست، هرگز با قرائن خارجیه اجمالی جمله برطرف نمی شود، شما یک مطابقتی بین آنچه نامش را جابر گذاشتید با آنچه نامش را مجبور گذاشتید، می بینید.

آنچه که عرض شد توضیح این چند خط است:

**فالکلام ان کان ظاهرا فی معنیً به نفسه او بالقرائن الداخلة فهو، و إلّا -بأن کان مجملا** به هر دلیل برای شما اجمالی در دلالت لفظیه بود، **أو کان دلالته فی الاصل ضعیفة اصلا** اجمال نبود، دلالت ضعیف بود، **کدلالة الکلام بمفهوم الوصفی-** گاهی یک ماده قانون به جهتی از جهات دچار اجمال است، گاهی یک ماده قانون دلالتش بر یک مطلب ضعیف است، کدلالة الکلام بمفهومه الوصفی، در چنین مواردی **فلا یجدی الظن بمراد الشارع من أمارةٍ خارجیة** شما نگو مهم این است که من به مراد قانون گذار و شارع برسم، و لو رسیدن من به مراد قانون گذار من إمارة خارجیه باشد که فرض این است که آن امارۀ خارجیه اعتباری فی نفسه ندارد. **غیر معتبرة بالفرض**. صرف مطابقت آنچه نامش را جابر گذاشتید با آنچه نامش را مجبور گذاشتید کافی نیست، صرف وجود یک امارۀ خارجیه نه اجمال را از یک قانون بر می­دارد، نه یک دلالت ضعیفه را تقویت می­کند، و لو شما ظن به مراد شارع هم پیدا کنید، چرا؟ چون **اذ التأویل حینئذ علی ذلک الظن من غیر مدخلیة للکلام.**

چون در این هنگام دیگر شما از دائرۀ الفاظ خارج شدید، بنا این بود که با الفاظ به مقصد و مقصود و مولا برسیم، شما در این جا تأویل­تان، اعتمادتان بر یک قرینۀ خارجیه است، و با آن قرینۀ خارجیه ظن به مقصود پیدا کرده­اید، قرینۀ خارجیه کجا می­تواند اجمال لفظ را بر دارد؟ آن هم قرینۀ خارجیۀ غیر معتبره در فرض. قرینۀ خارجیۀ غیر معتبره کجا می­تواند ضعف دلالت را جبران کند؟

این توضیح مفصل این بخش مهم از فرمایش شیخ اعظم و للکلام تتمة و تکملة ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.